

فصلنامه علمی - تخصصی معارف علوم اسلامی و علوم انسانی

سال ۴ - بهار ۱۴۰۳ - شماره شانزدهم - ص ۱۰۶-۱۳۳

شفاعت و شبهه‌های پیرامون آن از دیدگاه علامه طباطبایی

مریم نظری دmq^۱

چکیده

این مقاله شفاعت و شبهه‌های پیرامون آن را از دیدگاه علامه طباطبائی مورد بررسی قرار داده است. ابتدا چيستی شفاعت از حیث لغت و اصطلاح و سپس انواع و فلسفه شفاعت را بیان نموده و از آن جایی که موضوع شفاعت مورد پذیرش اکثریت دانشمندان دینی است، اما به دلیل مشتبه و مبهم بودن آیات شفاعت از یک سو و برداشت‌ها و تفاسیر نادرست از این آیات، از سوی دیگر، شبهات و ایراد هایی بر این موضوع به وجود آورده است که در پایان مقاله برای روشن ساختن ماهیت حقیقی شفاعت به پاسخگویی آن‌ها اشاره شده است و در نهایت به این امر می‌رسد که شفاعت به منزله‌ی روزنه‌ی امیدی است که فرد از درگاه الهی ناامید نگشته و به رحمت حق تعالی امیدوار می‌گردد. البته وعده شفاعت نباید زمینه تجری به گناه را در فرد ایجاد کند، بلکه باید او را از گام برداشتن در مسیر ضلالت و گمراهی باز دارد. شیوه جمع‌آوری اطلاعات به صورت کتابخانه‌ای بوده و با مطالعه تفسیر و کتب علامه طباطبایی و همچنین بر اساس آیات و روایات پیرامون این موضوع، گردآوری شده است.

واژگان کلیدی: شفاعت، شبهات شفاعت، شفاعت‌کننده، شفیع، دیدگاه علامه طباطبائی در شفاعت

۱. کارشناسی ارشد، رشته مبانی نظری اسلام، از دانشگاه مُدرّسی معارف اسلامی، قم، استان قم، ایران، فرهنگی و نویسنده

مقدمه

حقیقت شفاعت همان مغفرت الهی است که وقتی به منبع فیاض رحمت؛ یعنی خداوند نسبت داده می‌شود، عنوان آن «مغفرت» است و زمانی که به واسطه‌ها منسوب می‌گردد، نام «شفاعت» به خود می‌گیرد. شفاعت راهی به سوی اصلاح و بازگشت به سوی خدا است و فرصتی برای پاک شدن از خطاها و گناهان است. یکی از این درها که روح امید را در جان انسان می‌دمد، شفاعت است که نقش تربیتی مؤثری برای فرد دارد.

مسئله شفاعت از جمله مسائلی است که سابقه آن در عالم اسلام به عصر نزول برمی‌گردد. قرآن کریم به عنوان اصلی‌ترین مرجع و منبع جهان بینی اسلامی در آیات مختلفی به مسئله شفاعت پرداخته است. سخنان پیامبر اعظم (ص) نیز حاکی از اهتمام آن حضرت در ترویج اعتقاد به شفاعت در بین امت است. با همه اهمیتی که شفاعت به عنوان یکی از آموزه‌های امیدبخش مکتب اسلام دارد، امروزه تفسیرها و فهم‌های غلط پیرامون این آموزه‌ی اصیل و کارآمد منجر به بروز مسلک‌های اخلاقی و منحرف و حتی شبهات اعتقادی گوناگون شده است؛ شبهاتی که در آنها سعی شده است با تعریف نادرستی از مسئله شفاعت و مضمولان آن، اسلام و تشیع به عنوان آئین و مذهبی ضد عقلانی معرفی گردد. علاوه بر آن، امروزه در بین معتقدان به دین و مذهب، ترویج اندیشه‌ها و باورهای غلط از شفاعت منجر به نفی مسئولیت‌پذیری، کم‌رنگ نمودن تکالیف الهی و کم‌توجهی نسبت به سؤال و جواب قبر، برزخ و حساب و جزا شده است. با توجه به مهم‌ترین اثر تفسیری علامه طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، به تفسیر آیات شفاعت تا آن جایی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته، پژوهش‌های دیگری به صورت تطبیقی و مستقل از مسئله شفاعت از دیدگاه علامه و شیخ فضل الله و رشید رضا انجام شده است، اما به نظر می‌رسد که این موضوع به تأمل بیشتری نیاز دارد. بنابراین، پیشنهاد می‌شود که موضوع شفاعت از دیدگاه اندیشمندان دینی با مشرب‌های فکری مختلف مورد توجه قرار گیرد. در این مقاله سعی شده است که به روش توصیفی و تحلیلی موضوع شفاعت و شبهه‌های پیرامون آن بر اساس آثار علامه طباطبایی بررسی گردد.

۱. چیستی شفاعت

یکی از سنن الهی شفاعت است که در قرآن مجید، به تعداد ۳۱ مرتبه مطرح شده است و تفکر و تدبر در آن نقش فراوانی در شناخت حقیقت آن دارد. لذا شایسته است در ابتدای بحث، تعریف جامعی از این واژه در آثار و آرای علمای لغوی مشهور و علامه طباطبایی صورت گیرد.

۱-۱. شفاعت در لغت

شفاعت مصدری است که از ماده «شفع» گرفته شده و بر وزن «کرامت و فصاحت» از باب «نفع ینفع» است. (شاه چراغی، ۱۳۶۱، ص ۳). این واژه دارای معانی مختلفی است که به مهم‌ترین این معانی اشاره می‌شود.

۱-۱-۱. زوج بودن

ابن منظور در لسان العرب در تعریف شفاعت می‌نویسد:

«الشَّفَاعَةُ مِنَ الشَّفَعِ خِلافَ الوَترِ وَ هُوَ الزَّوْجُ، (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۱۸۳)؛

شفاعت از ماده شفع برخلاف وتر است که آن زوج می‌باشد».

صاحب کتاب العین معنای فوق را تأیید نموده و در ادامه آیه «وَ الشَّفَعِ وَ الوَترِ» (سوره فجر، آیه ۳) «سوگند به زوج و فرد» را به عنوان مثال بیان کرده است.

مؤلف کتاب لغوی التحقیق در ذیل معنای شفاعت آن را از ریشه «شفع» دانسته و می‌گوید:

«الشَّفَعُ قَد ورد فی مقابل الوَترِ مصدرًا وَ هُوَ الإفراد وَ النَّقص وَ یقابله الإلحاق وَ التَّقویة، (مصطفوی،

۱۳۶۰، ج ۶، ص ۸۳)؛

شفع مصدری است که گاهی در مقابل وتر وارد می‌شود، به معنای انفراد و نقص می‌باشد. مقابل آن الحاق و تقویت قرار می‌گیرد».

اکثر معنای لغوی معنای حقیقی شفاعت را زوج بودن بیان نموده‌اند. (حسینی، ۱۴۰۹، ج ۱۱، ص ۲۴۷).

۱-۱-۲. انضمام و پیوستن

دو گونه تعبیر در این معنا وجود دارد:

الف. پیوستن و ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر

تعبیر نخست در این معنا پیوستن و ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است. راغب این گونه تعریف کرده:

«إنضمام إلی آخر ناصرا له و سائلا عنه و أكثر ما یستعمل فی انضمام من هو علی حرقه و مرتبه إلی من هو أدنی، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۵، ص ۴۵۷)؛

انضمام و پیوستن چیزی به چیز دیگر که برای یاری رساندن و خواهش از اوست و بیشتر در ضمیمه شدن کسی که در رتبه و مقام بالاتری است، برای فردی که در رتبه پایین تری قرار دارد استعمال شده است».

گویی شخص در رتبه برتر به عنوان دست گیر، آبرو و اعتبارش خودش را با حیثیت مجرم و گنهکار ضمیمه کرده است.

در کتاب التحقيق نیز آمده:

«هو إلحاق الشيء أو قوه باخر لغرض مطلوب و تحصيل نتیجه مقصوده، (مصطفوی، حسن، ۱۳۶۰،

ج ۶، ص ۸۲)؛

شفاعت ضمیمه کردن چیزی یا نیرویی به چیز دیگر با هدف رسیدن به مطلوب و به دست آوردن

نتیجه مورد نظر است».

ب. ضمیمه کردن چیزی به همانند خود

در تعبیر دوم، شفاعت عبارت است از ضمیمه کردن چیزی به همانند خود یا دو تا کردن یک شیء

با افزودن همانند آن شیء به خودش است.

راغب در مفردات می گوید:

«الشَّفْعُ: ضَمٌّ إِلَى مِثْلِهِ، (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ص ۴۵۷)؛

شفع به معنای ضمیمه شدن چیزی به چیز دیگر است که همانند وی می باشد».

۳-۱-۱. مقارنت و همراهی دو چیز

معنای دیگر شفاعت و همراهی دو چیز می باشد. صاحب مقائیس اللغه بیان می کند:

«الشَّفْعُ الشَّيْنُ وَ الْفَاءُ وَ الْعَيْنُ، اَصْلُهُ يَدُلُّ عَلَى مَقَارَنَةِ الشَّيْنِ، (ابن زکریا، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۰۱)؛

«شفع (ش - ف - ع) که بر همراهی دو شی دلالت می کند».

۲-۱. شفاعت در اصطلاح

معنای اصطلاحی شفاعت ارتباط مستقیمی با معنای لغوی آن دارد و از آن بیگانه نیست. در

محوارات عرفی شفاعت بدین معناست که شخص آبرومند و با نفوذی از فرد بزرگی بخواهد که از گناه

مجرمی بگذرد یا بر پاداش خدمتگزاری بیفزاید.

علامه طباطبایی در تعریف اصطلاحی واژه شفاعت به دو تعبیر عام و خاص اشاره دارد.

۱-۲-۱. تعبیر عام

شفاعت واسطه شدن در رساندن نفع یا دفع شر و ضرر به نحو حکومت نه تعارض می باشد.

شفاعت از اموری است که برای رسیدن به مقصود دانسته می شود، موارد استفاده از آن، یا در

مورد جلب منفعت و خیر یا در مورد دفع ضرر و شر می باشد. البته هر نفع و هر ضرری مورد نظر نیست،

زیرا در اموری که اسباب و علل طبیعی و حوادث هستی متضمن آید، مثل گرسنگی، تشنگی، سرما، گرما،

سلامتی و ... نمی توان طلب شفاعت کرد. این امور به اسباب مشهور خودشان منسوب می شوند و به

واسطه ابزار مناسب آن ها مثل خوردن، نوشیدن، پوشیدن، درمان کردن و ... باید توسل جست، به این

صورت که فرد در زمان گرسنگی بدون استفاده از اسباب غیر طبیعی، خودش غذا فراهم می‌کند و هم چنین آب و لباس و خانه و دارو تهیه می‌نماید.

توسل به اسباب غیر طبیعی و شفیع قرار دادن آن‌ها در اوضاع قوانین اجتماعی و احکام حکومت چنین تبیین می‌شود:

«در هر حاکم و محکومی که فرض شود احکامی از امر و نهی هست که اگر محکوم و رعیت به آن احکام عمل کند و تکلیف حاکم و مولی را امتثال نماید، آثاری از قبیل مدح زبانی و یا منافع مادی از جاه و مال در پی دارد و اگر با آن مخالفت نموده و از اطاعت تمرد و سرپیچی کند، آثار دیگری از قبیل مذمت زبانی و یا ضرر مادی و یا معنوی در پی دارد. پس وقتی مولایی غلام خود و یا هر کس دیگری را که در تحت سیاست و حکومت او قرار دارد مثلاً امر بکند و یا نهی کند و او هم امتثال نماید اجری آبرومند دارد و اگر مخالفت کند، عقاب یا عذابی دارد. از همین جا دو نوع وضع و اعتبار درست می‌شود: یکی وضع حکم و قانون و یکی هم وضع آثاری که بر موافقت و مخالفت با آن قانون مترتب می‌شود»، (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۳۹).

در نظر علامه شفاعت از مصادیق سببیت است؛ بدین معنا که شفیع سبب متوسط میان سبب بعید و مسبب است. (همان، ج ۱، ص ۱۵۹)؛ بدین معنا که شفیع میان سبب بعید یعنی خداوند تعالی و مسبب که مشفوع له است واسطه می‌شود.

ایشان در توضیح بیشتر سببیت اشاره می‌کند که خدای سبحان در سببیت از یکی از دو جهت مورد نظر قرار می‌گیرد:

الف. تکوین

خداوند مبدا نخستین هر سبب و تاثیری است پس اوست که مالکیت حقیقی و اصیل و عینی همه هستی را دارد آن‌جا که می‌فرماید:

«لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (سوره مائده، آیه ۱۲۰)؛

برای خداوند است ملک آسمان و زمین و آن‌چه در بین آن‌ها است و او بر هر چیز توانا است. البته این مالکیت را به انسان به عنوان جانشین و خلیفه خویش بر زمین اعطا نمود و انسان در این مقام الهی مالک چیزها شد. (رک: سوره انبیاء، آیه ۱۰۵؛ شعراء، آیه ۵۹؛ احزاب، آیه ۲۷)؛ لذا هر سببی میان غیر اوست پس از نظر تکوین در مورد سببیت خدا جای هیچ حرفی نیست.

ب. تشریح

خدای بلند مرتبه در مقام لطف به بندگان تفضل کرد و به جهت نزدیک شدن آن‌ها به خویش، دین را تشریح نمود. دینی که در آن اوامر و نواهی و تکلیف وضع شده است. در این مسیر رسولان و هادیانی

برای هدایت مبعوث کرد که با بشارت‌ها و انذارهایی دین خدا به بهترین وجه تبلیغ نمایند و بدین گونه حجت بر خلق تمام شود و عذری باقی نماند. با این اتمام حجت، بندگان پاداش و عقوبت فرمانبری و نافرمانی خویش را در دنیا و آخرت مشاهده می‌کنند.

علامه در ادامه، تعریف شفاعت را دو جهت تکوین و تشریح منطبق می‌داند. انطباق شفاعت بر جهت اول یعنی تکوین را امری واضح است که اسباب و علل وجودیه کار شفاعت را بکنند. زیرا ایشان هر سببی را واسطه میان سبب فوق و مسبب خودش می‌داند، بدین معنا که صفات خدا یعنی رحمت، خلق، رزق، مغفرت و ... را به محتاجان می‌رسانند. اما در جهت تشریح: مفهوم شفاعت در این مورد هم صادق است و هیچ محذوری در آن نیست. خدا شفاعت (یعنی شافع بودن) را برای عده‌ای از بندگان خدا از قبیل ملائکه و بعضی از مردم، اثبات می‌کند، البته به شرط اذن و به قید ارتضاء و این خودش تملیک شفاعت است. (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۱۵۹)

۲-۱-۲. تعبیر خاص

علاوه بر مفهوم عام شفاعت، معانی خاص تری نیز از شفاعت وجود دارد که به آن‌ها اشاره می‌شود.

الف. تقویت و تکمیل فرد ضعیف

در ذیل آیه:

«وَ اتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ، (سوره بقره، آیه ۴۸)؛

و از آن روز که کسی به کار کسی نیاید و از او شفاعتی نپذیرند و از او عوضی نگیرند و کسان یاری نشوند بترسید».

معنای دیگری از شفاعت را مطرح می‌کند. در این معنا شفاعت عبارت است از تقویت و تکمیل فرد ضعیف است زیرا شخصی که متوسل به شفیع می‌شود نیروی خودش به تنهایی برای رسیدن او به هدف کافی نیست، لذا نیروی خود را با نیروی شفیع گره می‌زند و در نتیجه آن را دو چندان نموده و به آن چه می‌خواهد نائل می‌شود به طوری که اگر این کار را نمی‌کرد و تنها نیروی خود را به کار می‌برد، به مقصود خود نمی‌رسید، زیرا نیروی خودش به تنهایی ناقص و ضعیف و کوتاه بود. (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۳۸)

در حقیقت شفاعت برای رسیدن به مطلوب است بدین معنا که اگر شخصی بخواهد به هدفی دست یابد به نیروی شفیع متوسل می‌شود اما چون نیروی خود را کامل نمی‌یابد پس محتاج به امر دیگر و

نیروی دیگر است که به آن ملحق شود. این تایید و تقویت و نفوذ شافع و تاثیر کلام او به اذن خدا و رضایت اوست که نتیجه بخش می باشد.

ب. تبدیل سیئه گناهکار به حسنه

معنای دیگر شفاعت، تبدیل سیئه و بدی به حسنه و خوبی است به جهت قربی که بین شفیع و گناهکار مورد شفاعت محقق است. (طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۱۸۳)

شفاعت موجب لحوق مشفوع به شافع می گردد سپس اعمال سیئه وی را به اعمال حسنه تبدیل می کند در تعبیر:

«يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ» (سوره فرقان، آیه ۷۰)؛

آن گاه خدا بدی های این گروه را به نیکی ها مبدل کند؛

به همین نکته اشاره دارد زیرا اگر اصل محفوظی بین مبدل و مبدل منه موجود نباشد، تبدیل در واقع اعدام مبدل و ایجاد مبدل منه خواهد بود نه تبدیل یکی به دیگری.

مؤید این معنای از شفاعت این حدیث از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که می فرماید:

«لِكُلِّ نَبِيٍّ شَفَاعَةٌ، وَ إِنِّي خَبَأْتُ شَفَاعَتِي لِأَهْلِ الْكِبَائِرِ مِنْ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ» (طوسی، الأمالی، ص

۳۸۰، حدیث ۸۱۵)؛

هر پیامبری شفاعتی می کند، و من شفاعت خود را برای اهل گناهان کبیره امت خود در روز قیامت، نگه داشته ام.»

در این حدیث گوهر بار شفاعت موجب تبدیل کبائر است. برخی دیگر از آیات نیز چون:

«إِلَّا مَنْ تَابَ وَ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا،

(سوره فرقان، آیه ۷۰)؛

مگر آن که توبه کند و مومن شود و عمل شایسته کند آن گاه خدا بدی های این گروه را به نیکی ها مبدل کند که خدا آمرزگار و رحیم است»؛

شفاعت را جایگزین عمل صالح دانسته که موجب بالا رفتن ایمان به سوی خدا سبحان می شود و ایمان باعث نحوی اتصال بین دانی و عالی است که مشفوع را به شافع نزدیک می کند.

شفاعت در این معنا مانند حال بدنی است که مرض یا جراحت خطرناکی بر آن عارض شده که اگر مزاج نیروی کافی بدست آورد، مرض دفع خواهد شد و الا نیاز به دارویی است که به مقابله با بیماری برخیزد و بدن را در برگشت به صحت معین و مددکار باشد؛ لذا شفاعت نیز در ابتدا موجب انضمام و پیوستن مشفوع به شفیع است و سپس اعمال سیئه را به اعمال حسنه تبدیل می کند و این تبدیل در واقع اعدام مبدل و ایجاد مبدل منه است نه تبدیل یکی به دیگر. (طباطبایی، ۱۳۸۸، ص ۱۷۸)

۲. انواع شفاعت

موضوع شفاعت از جهان مختلف به انواع متفاوتی قابل تقسیم است. علامه در تفسیر شریف خویش برخی از این انواع را با عنوان مستقل و صریح بیان کرده و برخی را می‌توان تلویحاً، با بررسی آراء ایشان بدست آورد.

معمولاً انسان برای جلب منافع مادی و دفع ضرر به اسباب طبیعی و سلسله علل و عواملی متوسل می‌شود که میان خدا و انسان واسطه می‌شوند هنگامی که برای رفع خستگی و رهایی از رنج آن به غذا رو می‌آورد، آن طعام شفیع نام دارد، گرچه در عرف مواردی که از اسباب طبیعی و حوادث پدیده‌های هستی آن را تأمین می‌کنند متوسل به شفاعت نمی‌شود. (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۳۹)

ظاهراً نظر علامه تأیید بر کاربرد لفظ شفاعت در موارد استفاده از اسباب غیر طبیعی برای رسیدن به لذت و منفعت و یا دوری از رنج است.

ایشان انواع شفاعت را در ذیل مصادیق سببیت و انطباق معنای شفاعت را در جهت تکوین و تشریح بر می‌شمارد. بر این اساس شفاعت دو قسم است: شفاعت تکوینی و شفاعت تشریحی.

۲-۱. شفاعت تکوینی

خداوند متعال مبدا هر سبب و تاثیری است و سببیت هر سببی به او منتهی می‌شود. مالک علی الاطلاق در خلق و ایجاد خداست و اسباب و عوامل به عنوان واسطه‌هایی میان او و دیگران اند که در انتشار رحمت خدا به همه مخلوقات وسیله هستند، همان رحمتی که پایانی برای آن نیست. البته این رحمت بی پایان خداوند متعال بر اساس نظام خاصی است که فقط اختصاص به انسان‌ها ندارد بلکه تمام موجودات را شامل می‌گردد. نعمتی که به هیچ منتهی در اختیار خلق قرار می‌گیرد و هیچ یک را توانایی شمارش و شکر آن همه نعمت نیست. (همان، ج ۱، ص ۲۴۱)؛ چنان که خدای متعال در آیه:

«وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَأُتْخُصَّوْهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (سوره نحل، آیه ۱۸)؛

اگر بخواهید نعمت‌های خدا را شمار کنید، شمار کردن نتوانید. خدا آمرزنده و مهربان است؛ بدین معنا اشاره کرده است.

در نظام آفرینش، هر پدیده‌ای دارای علت و سببی است که تمامی این اسباب و علل از خداوند تعالی سرچشمه می‌گیرد و خداوند همین علل و عوامل را در رساندن رحمت و فیض به مخلوقات داده است.

در تأیید واسطه شدن عوامل و اسباب (شفاعت تکوینی) به آیاتی از کلام خداوند استناد می‌شود،

آن جا که می‌فرماید:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ...» (سوره بقره، آیه ۲۵۵)؛

الله، که جز او معبودی نیست، زنده و برپادارنده است. نه خوابی سبک او را فرا گیرد و نه خوابی سنگین. آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است، از آن اوست. کیست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند».

علامه معتقد است شفاعت در این آیه با معنای تکوینی مناسب بیشتری دارد و علاوه بر شفاعت تکوینی ناظر بر شفاعت تشریحی نیز می باشد.

در این آیه صفات خدای متعال به ترتیب زیر ذکر شده است:

نخست: وحدانیت خدا در الوهیت است. دوم: قیومیت خدا، زیرا قیومیت بدون توحید تمام نمی شود. سوم: مالکیت خدا نسبت به آسمان‌ها و زمین، تا تمامیت قیومیت او را برساند. چهارم: شفاعت خدای متعال است.

شفاعت ایصال خیر یا دفع شر است که توسط شفیع برای مستشفع انجام می شود.

۱-۲- سببیت تکوینی و رابطه آن با شفاعت

قرآن کریم سببیت بعضی از موجودات را برای دیگر تصدیق می نماید، امر همه موجودات را به خدای تعالی نسبت داده و نتیجه می گیرد که اسباب موجودی، سببیت خود را از خود ندارند و در تاثیر مستقل نیستند، بلکه موثر حقیقی کسی جز خدای تعالی نیست. (طباطبایی، ۱۳۶۲، ص ۳۳)

جایگاه شفاعت در بینش توحیدی، خداوند مبدا هستی است و همه موجودات از او، وابسته به او و پرتوی فیض الهی اند. خداوند، عالم هستی را بر اساس «نظام اسباب و مسببات» بنیان نهاده است و تحقق هر پدیده و پیدایش هر نوع اثری در این عالم، از طریق سبب و علت خاصی صورت می گیرد؛ یعنی، اراده حکیمانه او به تحقق امور، از طریق اسباب معین، تعلق گرفته است. امام صادق (ع) می فرماید:

«أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرَى الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِأَسْبَابٍ، فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا» (محمدی ری شهری، ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۱۲۳۱، حدیث ۸۱۶۶)؛

خداوند ابا دارد از این که امور را جز از طریق اسباب فراهم آورد، پس برای هر چیزی سببی قرار داده است».

عالم هستی - که یکپارچه تجلی فیض و عطای خداوند است - مجموعه ای به هم پیوسته از اسباب و مسبب‌ها است. خداوند فیض خود را - اعم از مادی و معنوی - از طریق سبب‌ها و علت‌ها اعطا می کند و این‌ها واسطه‌های فیض او است. «نقش اسباب و علل، وساطت در رسیدن فیض الهی

«شفاعت» به مخلوقات است». به تعبیر دیگر «شفاعت»، همان سبب بودن و تاثیر گذاری اسباب بر طبق نظام حاکم بر عالم هستی است.

در حقیقت، در نگرش توحیدی، فیض الهی وقتی به اسباب و واسطه‌ها نسبت داده می‌شود، «شفاعت» است. سبب بودن جمیع علت‌ها و اسباب طبیعی هم چون: سوزندگی آتش، روشنی حرارت و حرارت بخشیدن خورشید، درخشندگی ماه و نیز سببیت و تاثیر گذاری علل معنوی مانند: سبب بودن توبه و استغفار برای آمرزش گناهان و نقش پیامبران و کتاب‌های آسمانی در جهت هدایت انسان‌ها، همگی شفاعت نامیده می‌شود. این اسباب و علت‌های طبیعی و معنوی، شفیعان و واسطه‌های فیض الهی اند که نزد خدا برای مسبب خود شفاعت می‌کنند و دست به دامن صفات فضل و جود و رحمت او می‌شوند تا نعمت وجود را گرفته به مسبب خود برسانند پس نظام سببیت بعینه منطبق با نظام شفاعت است، هم چنان که با نظام دعا و درخواست هم منطبق است. (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۵۰۹)

۲-۱-۲. شفاعت تشریعی

توسل به اسباب غیر طبیعی برای جلب منافع و دفع مضاری است که قوانین حاکم اعتباری حاکم بر اجتماع برای انسان‌ها وضع می‌کنند. هر حاکمی در قلمروی نفوذ خود اوامر و نواهی خاصی دارد. در صورت اجرای فرامین افراد را به جوایز و منافع نایل می‌کند و اگر کسانی با عدم مراعات آن اوامر و نواهی سرکشی کنند، به صورت‌های مختلف مورد عتاب او قرار می‌گیرند. در این میان اگر کسی خود سزاوار پاداش و رهایی از عذاب نباشد به فرد دیگری متوسل می‌شود تا او با نفوذ خود موجب رهایی و نجات وی شود. (همان، ج ۱، ص ۲۳۹ - ۲۳۸)

لذا می‌توان گفت شفاعت تشریعی در دایره تکلیف و پاداش و مجازات و امور مربوط به احکام حکومتی است.

۳. فلسفه شفاعت

هنگامی که انسان گناه و نافرمانی کند و به آن اصرار نماید میان خود و حق تعالی فاصله می‌بیند و احساس یاس و ناامیدی او را از توبه و برگشت به سوی خدا باز می‌دارد و هر چه بیشتر در گناه غوطه‌ور می‌شود. لذا از آن جا که تمام افعال خداوند بر اساس فلسفه و حکمت استوار است، گشودن باب شفاعت به روی گنهکاران - با شرایط خاص - بر همین اساس است. علامه در آثار خویش تصریحی به فلسفه شفاعت ندارد اما می‌توان برخی از مواردی که به عنوان حکمت شفاعت است را این گونه برداشت و استنباط نمود که عبارتند از:

۳-۱. تکامل مشفوع له

در حقیقت شفاعت برای رسیدن به مطلوب است بدین معنا که اگر شخصی بخواهد به هدفی دست یابد چون نیروی خود را کامل نمی یابد پس محتاج بر امر دیگر و نیروی دیگر است که به آن ملحق شود. لذا به نیروی شفیع متوسل می شود و با وساطت شفیع و نفوذ و تاثیر کلام او به اذن و رضایت خداوند متعال به نتیجه درخواست خویش دست می یابد.

۲-۳. پیوند با الگوهای برتر

فلسفه شفاعت پیوند و ارتباط با الگوهای برتر و شایسته است که فرد گنهکار به مدد آن ها بتواند راه نجات خویش را از عذاب الهی بیابد. تاثیر الگوهای انسانی در تربیت بسیار حائز اهمیت است. برخی از این الگوها به صورت مختصر و اجمالی عبارتند از: خانواده: کودک سال های آغازین زندگی را در محیط خانواده همراه پدر و مادر سپری می کند و خصوصیات اخلاقی، عقیدتی، شخصیتی و دیگر گرایش ها را از آنان می آموزد، الگو می پذیرد و تحت تاثیر والدین خویش قرار می گیرد. معلمان: با ورود در فضای سبز مدرسه افکار، رفتار و گفتار معلمان سرمشق دانش آموزان می شود. دوستان: منابع اسلامی بیانگر تاثیرات ژرف همنشینی با دوستان خوب و بد می باشد. قرآن کریم در مورد همنشین خوب می فرماید:

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا، (سوره كهف / آیه ۲۸)؛

و با کسانی که پروردگارشان را (همواره و در هر) صبحگاه و شامگاه می خوانند و خشنودی او را می جویند، خود را شکیبا ساز و دیدگانت را از آنان برمگیر که زیور دنیا را بطلبی.»

الگو پذیری در این دوره نمود و ظهور بیشتری دارد.

عالمان دین: از جمله الگوهای انسان عالمان و متولین دین هستند. رفتار و گفتار عالمان و فقها در مردم و جامعه اثر فراوان دارد. اگر عالمی صالح باشد، جامعه را به صلاح و رستگاری می کشاند، و چنان چه عالمی فاسد باشد، جامعه را به فساد می کشاند. قرآن در بیان تاثیر عالمان با اشاره به هدایت پذیری نصارا می فرماید:

«ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ، (سوره مائده / آیه ۸۲)؛

این برای جهت است که ملت نصارا قسیسین و رهبان دارند و اصولا مردمی هستند که تکبر

نمی ورزند.»

امام علی (ع) در این باره می فرماید:

«زَلَّةُ الْعَالِمِ كَأَنكَسَارِ السَّقِينَةِ تَغْرَقُ وَ يَغْرَقُ مَعَهَا خَلْقٌ، (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰، ج ۱ / ص ۴۲۶)؛

لغزش دانشمند چون شکستن کشتی است که هم خود غرق می شود و هم جمعی با آن.»

امامان معصوم (ع): امام معصوم الگوهای هستند که به دلیل معصومیت مطمئن‌ترین الگوها به شمار می‌روند. لذا در قرآن و روایات با پذیرش این اصل مهم و تکیه بر آن همواره طریقه زیستن پیامبران و تربیت یافتگان مکتب آنان برای مومنان در زمینه‌های مختلف بازنشر می‌شود تا مسلمانان با تاسی از شیوه‌های زندگی معصومین زندگی توأم با مهارت را برای خویشتن فراهم سازند. همه الگوهای یاد شده می‌توانند نقش شفیع و واسطه‌گری در دنیا را به عهده بگیرند. در میان این الگوها، الگوهای الهی (امامان معصوم و علمای دین) از جاهلیت برخوردارند، زیرا ابعاد مختلف و لازم (مادی - معنوی یا دنیایی - اخروی) برای رسیدن به تکامل را دارند در حالی که الگوهای غیر الهی در صورت صحیح بودنشان یک بعدی (دنیایی و عادی) و غیر مطمئن هستند. هنگامی شفاعت شفیع در آخرت موثر خواهد بود که در دنیا محبتی در دل مشفوع از شفیع ایجاد شده باشد: این محبت، موجب تقویت پیوند و سنخیت روحی و معنوی خاصی بین آن‌ها می‌شود. در پرتوی این پیوند، همسانی در افکار و عملکرد مشفوع با شفیع پدید می‌آید. نتیجه این همسانی، تبعیت و همراهی در عمل به دستورات دین و هدایت در مسیر صراط مستقیم و دور شدن از گمراهی است. در این حال اگر گناه و اشتباهی از مشفوع سرزند به سبب این پیوند از کمک و مسالت شفیعان در روز رستاخیز و مغفرت و رحمت و لطف الهی بهره‌مند می‌گردد. امیرالمومنین (ع) می‌فرماید:

«مَنْ يُحِبُّنَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، (مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۴، ص ۳۶۷).

کسی که ما را دوست بدارد روز قیامت از شفاعت ما برخوردار می‌شود».

در حقیقت با این پیوند معنوی است که شفاعت شونده به واسطه شفیع و با تمسک به صفات نام برده زمینه پذیرش شفاعت را نزد حق تعالی فراهم می‌نماید.

۳-۳. ایجاد روحیه امیدآوری

ناامیدی از رحمت خداوند از جمله گناهان کبیره است که در مرتبه شرک قرار دارد. اگر فرد از درگاه رحمت و مغفرت خدا دور گشته و روح ناامیدی در وی پیدا شود معتقد می‌گردد که به دلیل اعمال ناپسندی که در طول حیاتش انجام داده دیگر راه بازگشت ندارد و قادر به تغییر سرنوشت خود نخواهد بود زمینه ارتکاب به معصیت در او قوت می‌یابد و بر حجم گناهانش می‌افزاید و پرونده اعمالش روز به روز سیاه‌تر و بار گناهانش سنگین‌تر می‌شود، غافل از این که هیچ‌گاه راه نجات به روی او بسته نیست این روزنه امید و چراغ هدایت، در درون فرد، همواره با تصمیم و اراده راسخ و قدم نهادن در مسیر بندگی و طاعت و عمل به فرامین الهی می‌تواند درهای سعادت را به روی او بگشاید. شفاعت درباره افراد لایق و شایسته جز روزنه امید برای امکان تجدید حیات دینی و اخلاقی، چیزی نیست و مخصوص کسانی است که روابط خود را با خدا و اولیای دین حفظ کرده‌اند ولی کسی که دارای اعمال نیک نبوده و از

ایمان به خدا بهره نداشته باشد و عمری در گناه و فساد به سر برده است هرگز مشغول شفاعت نخواهد بود. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۹، ج ۶، ص ۵۲۳).

۳-۴. پشیمانی و توبه از گناه

شفاعت به عنوان یک نیروی بازدارنده، زمینه توبه و بازگشت را فراهم می‌کند که فرد گناهکار را از سقوط در ورطه‌ی هلاکت باز می‌دارد. کسی که سالیانی دراز مرتکب گناه می‌شود آن گناه نادم گردد و توبه کند، درصدد جبران اعمال گذشته برمی‌آید و شفاعت، این وعده الهی، امید را در او زنده کرده و سپس تشویق او به ترک گناهان و انجام اعمال خیر خواهد شد.

۳-۵. ایجاد انگیزه گذشت

یکی از زیباترین صفات خداوند رحمت و مغفرت است که در روایات و سیره‌ی اهل بیت علیهم السلام به آن تاکید شده است. مانند وصیت امام علی (ع) به فرزندشان که در آخر عمر شریفشان فرمودند: «أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَالْيَوْمِ عِبْرَةٌ لَكُمْ وَغَدًا مُفَارِقُكُمْ؛ إِنْ أَبَقَ فَأَنَا وَلِيُّ دِمِي وَإِنْ أْفَنَ فَالْفَنَاءُ مِعَادِي، وَإِنْ أَعْفَ فَالْعَفْوُ لِي قُرْبَةٌ وَهُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ؛ فَاعْفُوا، أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يُعْفَرَ اللَّهُ لَكُمْ، (نهج البلاغه، نامه ۲۳)؛

من دیروز همراهتان بودم و امروز مایه عبرت شما می‌باشم و فردا از شما جدا می‌گردم، اگر ماندم، خود اختیار خون خویش را دارم و اگر بمیرم، مرگ و عدگاه من است. اگر عفو کنم، برای من نزدیک شدن به خدا و برای شما نیکی و حسنه است، پس عفو کنید، آیا دوست ندارید خدا شما را ببامرزد».

شفاعت انگیزه و روح عفو و گذشت را در انسان‌ها افزایش می‌دهد و این صفت پسندیده، امید را در قلوب بندگان زنده و مستحکم تر می‌کند زیرا شخص به این می‌رسد که گذشت، مقام و منزلتی در نزد خدای بزرگ دارد. امام علی (ع) در وصیتی به فرزندشان محمد بن حنیفه می‌فرماید:

«أَقْبَلْ مِنْ مُتَنَصِّلِ عُدْرَةِ فَتَنَالِكَ الشَّفَاعَةَ، (صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۷۹)؛

عذر کسی را که پوزش می‌طلبد بپذیر تا از شفاعت برخوردار شوی».

۳-۶. ایجاد انگیزه شفاعت

وساطت امری عاطفی و فطری است که به عنوان زکات مقام و منصب آمده است. امام صادق (ع)

فرمودند:

«الشَّفَاعَةُ زَكَاةُ الْجَاهِ، (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۷، ص ۳۶۸)؛

شفاعت، زکات مقام و جاه است».

بندگان صالح برای ارشاد و هدایت و نجات افراد واسطه می شوند، شخص شفیع موجباتی فراهم می کند تا شخص گناهکار شایستگی بخشودگی را فراهم آورد.

۴. اشکال و شبهه ها

مسئله شفاعت امری پذیرفته و ثابت شده است و به معنای واسطه در سببیت و تاثیر است. ممکن نیست این وساطت دارای قید و شرط است. امکان ندارد چیزی که فی الجمله سبب دارد، بدون هیچ قیدی و شرطی سبب برای همه چیز شود و یا مسببی مسبب برای هر نوع سبب گردد زیرا این سخن مستلزم در بین یک سبب و یک مسبب شود، بدون هیچ قید و شرطی واسطه برای همه اسباب و مسببات شود. به همین جهت امر بر منکرین شفاعت مشتبه شده، تصور نموده اند معتقدین به شفاعت هیچ قیدی و شرطی برای آن قائل نیستند، لذا اشکال هایی طرح کرده اند تا این حقیقت الهی را باطل جلوه دهند پس لازم است این اشکالات طرح شود و با پاسخگویی به آن معنای صحیح این کلمه تبیین گردد. برخی از اساسی ترین اشکالات در ادامه مورد بررسی قرار می گیرد.

۴-۱. اشکال اول: مخالفت شفاعت با حکم اولی خداوند

یکی از اشکالات مطرح شده این است که خدای متعال در روز قیامت برای مجرم عذاب و عقوبت هایی معین نموده که با شفاعت او، از این عذاب رها می شود. برداشتن آن عقاب از سوی خدا عدالت است یا ظلم؟ اگر برداشتن آن عقاب ها عدالت محسوب می شود پس تشریح آن حکم که مخالفتش عقاب می آورد در اصل ظلم می باشد در حالی که ظلم، لایق ساحت حق تعالی نیست. از سوی دیگر اگر برداشتن عقاب، ظلم است، تشریح حکمی که مخالفتش این عقاب را به دنبال دارد، به عدالت است؟ اگر این حکم عدالت باشد، پس درخواست انبیاء یا هر شفیع دیگر، درخواست ظلم از خداست و این درخواست با مقام انبیاء و شفیع سازگار نیست. این اشکال دو گونه پاسخ دارد:

۴-۱-۱. پاسخ نقضی

این اشکال در اوامر امتحانی خداوند نیز مطرح است. در ماجرای حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل (علیهما السلام) که امر امتحانی حق تعالی در دو مرحله صورت گرفت. در مرحله نخست، اثبات امر الهی در ماموریت حضرت ابراهیم علیه السلام به کشتن حضرت اسماعیل (ع) است. و در مرحله دوم امر خدای سبحان رفع حکم کشته شدن حضرت اسماعیل (ع) می باشد. حال این سؤال مطرح می شود که رفع این حکم امتحانی به عدالت است. یا یکی از حکم ها به عدالت و حکم دیگر ظلم است؟ در پاسخ باید گفت که هر دو حکم به عدالت است و حکمت آن. آزمایش و نشان دادن باطن و نیات درونی فرد و یا به فعلیت رساندن استعدادهاى اوست. در مورد شفاعت نیز چنین است. امکان دارد خداوند مقدر نموده باشد که همه مردم را نجات بخشد، ولی در ظاهر احکامی برای وضع و برای مخالفت آن ها عقاب هایی

معین کرده است، تا کفار به واسطه کفر خود هلاک گردند و مومنان به وسیله اطاعت به درجات محسنین دست یابند و گنهکاران به وسیله شفاعت به آن نجاتی که خدا برایشان در نظر گرفته برسانند. هر چند این نجات در مورد بعضی از انواع عذاب ها صورت می پذیرد، ولی نسبت به بعضی دیگر از عذاب ها مانند حول و وحشت برزخ و دلهره و فزع روز قیامت در امان نیستند و باید آن را بچشند لذا هم آن حکم اول، بر طبق عدالت است و هم برداشتن عقاب از کسانی که مخالفت کردند عدالت می باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۴۶)

۲-۱-۴. پاسخ حلی

برداشته شدن عقاب به وسیله شفاعت، وقتی مغایر با حکم اولی خداست، که بر این کدام یک عدل و کدام ظلم است؟ که این برطرف شدن عتاب به وسیله شفاعت، نقص حکم و ضد آن باشد و یا نقض آثار و تبعات آن حکم باشد که آن تبعات و عقاب را خداوند معین کرده است و شفاعت از نقض اصل حکم است، به نقض آن عقوبتی که برای مخالفت آن حکم تعیین کرده اند، بلکه شفاعت نسبت به حکم و عقوبت نامبرده، حکومت دارد، یعنی مخالفت کننده و گناهکار را، از مصداق شمول عقاب بیرون می کند و او را مصداق شمول رحمت و یا صفتی دیگر از صفات خدای تعالی، از قبیل عفو و مغفرت می سازد، که یکی از آن صفات احترام گذاشتن به شفیع و تعظیم او است. (همان) با توجه به این مطلب روشن می شود که هم شفاعت عدل است و هم عقاب مجرم و التزام به این دو تناقض نخواهد بود، زیرا موضوع یکی نیست.

۲-۴. اشکال دوم: مخالفت شفاعت با سنت های تخلف ناپذیر خداوند

سنت الهی بر این جریان دارد، که خدای متعال هیچ وقت افعال خود را در معرض تخلف و اختلاف قرار ندهد و چون حکمی براند، آن حکم را به یک نسق و در همه مواردش اجرا کند و استثنائی به آن وارد نمی شود، اسباب و مسبباتی که در عالم موجود است نیز طبق همین سنت جریان دارند، در آیات بسیاری سخن از صراط مستقیم الهی و سنت تخلف ناپذیر وی به میان آمده است آن جا که حق تعالی فرمود:

«قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ. إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ. وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ، (سوره حجر، آیات ۴۳ - ۴۱)؛

گفت: همین است راه مستقیم که من قضاءش را رانده ام، به درستی که تو بر بندگان من تسلط نداری، مگر آن هایی که خودشان رام تو گردند، و به درستی جهنم وعده گاه همه آنان است». و نیز فرموده:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَٰلِكُمْ وَصَّاكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ، (سوره انعام، آیه ۱۵۳)؛

و این راه من است یک راست، پس پیروی کنید آن را و به راه های دیگر مروید که شما را از راه وی پراکنده کند این ها است که خدا شما را بدان سفارش کرده بلکه پرهیزگاری کنید».

و نیز فرموده:

«فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا، (سوره فاطر، آیه ۴۳)؛

برای سنت خدا نه دگرگونی خواهند یافت و نه برگشتن از قومی به قوم دیگر».

این سخن بدان معناست که در صورت صدور فرمانی از ناحیه حق تعالی، آن حکم همواره و در مورد همگان به اجرا درمی آید و هنگام عمل به آن هیچ استثنایی در کار نمی باشد. اما در مورد شفاعت این هماهنگی و کلیت افعال و سنت های خدا را بر هم می زند، چون عقاب نکردن همه مجرمین و رفع عقاب از همه جرم های آنان، نقض غرض می کند و نقض غرض از خداوند متعال محال است. اگر بخواهد شفاعت را در بعضی گنه کاران، آن هم در بعضی گناهان قبول کند، لازم می آید سنت و فعل خداوند اختلاف و دوگانگی و بلکه چندگانگی پیدا کند - که قرآن آن را نفی می کند. از سوی دیگر هیچ فرقی میان گنهکاران نیست که شفاعت را از یکی بپذیرد و از دیگری نپذیرد. هم چنین تفاوتی میان جرم ها و گناهان نیست، همه نافرمانی خداست و بیرون شدن از زی بندگی او می باشد، در این صورت پذیرش شفاعت از یکی و عدم پذیرش آن از دیگری، ترجیح بدون مرجح است و آن نیز محال است.

۱-۲-۴. پاسخ

درست است که صراط خدای تعالی مستقیم و سنتش واحد است، ولیکن این سنت واحد و غیر متخلف، قائم بر اصالت یک صفت از صفات حق تعالی مانند صفت تشریح و حکم او نیست، تا در نتیجه هیچ حکمی از موردش و هیچ جزا و کیفر حکمی از محلش تخلف نکند و به هیچ وجه قابل تخلف نباشد، بلکه این سنت واحد، قائم است بر آن چه که مقتضای تمامی صفات او است، آن صفاتی که ارتباط به این سنت دارند.

توضیح این که خدای سبحان، افاضه کننده تمامی عالم هستی، از حیات، موت، رزق و نعمت و ... است. این ها از امور مختلفی می باشد که ارتباطشان با خدای سبحان یکسان نیست و به سبب یک رابطه نیست که اگر این گونه بود لازم می آمد که ارتباط و سببیت به کلی باطل شود، به عنوان مثال خداوند هیچ مریضی را بدون اسباب ظاهری و مصلحت مقتضی، شفا نمی دهد بلکه به جهت این که خدایی رؤوف و رحیم و منعم و شافی و معافی است، شفا می دهد. هم چنان که اگر ستمگری را هلاک می کند، این گونه نیست که بدون سبب او را هلاک کرده باشد بلکه به اقتضای یکی از اسماء و صفات مناسب آن مانند منتقم، شدید البطش و قهار بودن صورت می پذیرد.

حال مستقیم بودن صراط و تبدیل نشدن سنت و مختلف نگشتن فعل او، به فعل و انفعال و کسر و انکسارهای میان حکمت‌ها و مصالح مربوط به مورد، حاصل می‌شود. اگر در حکمی که خدا وضع نموده، تنها مصلحت و علت جعل آن، موثر باشد، باید حکم او نسبت به نیکوکار و بدکار و مومن و کافر فرق نکند، حال آن که می‌بینیم فرق پیدا می‌کند، پس معلوم می‌شود غیر آن مصلحت، اسباب بسیار دیگر هست که بسا توافق تعدادی از این اسباب و عوامل، چیزی را اقتضاء کند که مخالف اقتضای عاملی دیگر باشد. پس اگر شفاعتی واقع شود و عذاب از کسی برداشته شود، هیچ اختلاف و اختلالی در سنت جاری خدا لازم نیامده و انحرافی در صراط مستقیم او پدید نمی‌آید، زیرا شفاعت اثر تعدادی از عوامل از قبیل رحمت، مغفرت و غیره است. (حسینی طهرانی، بی‌تا، ج ۹، ص ۳۱۶)

۴-۳. اشکال سوم: پذیرش شفاعت مستلزم دگرگونی در علم و اراده خداوند

در جریان شفاعت، شفیع به نحوی موجب تغییر اراده مولا می‌شود تا او برخلاف آن چه از ابتدا اراده کرده است، کاری کند. بنابراین حاکم با پذیرش چنین شفاعتی از اراده خود منصرف می‌شود. در چنین مواردی از دو راه می‌توان در حاکم تاثیر کرد: اگر او عادل است شفیع تنها با توسعه دادن آگاهی‌های وی ممکن است کاری کند حاکم بر خلاف رای نخست خود حکم کند. در صورتی که وی ظالم باشد و با رابطه نه ضابطه اراده خود را پیش می‌برد محتمل است شفاعت افراد مقرب را درباره فردی بپذیرد. از آن جایی که هم خطای حکم و هم ظلم از خداوند متعال محال است لذا پذیرش شفاعت نیز ممکن نخواهد بود. (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۴۹)

به تعبیر دیگر شفاعت تنها در صورت قابل تغییر بودن علم و اراده مولا شدنی و معقول است. حال آن که خداوند متعال حاکمی است که علمش ازلی و خطا ناپذیر است و اراده اش نیز به جهت استناد به علم او، تغییر ناپذیر. پس خداوند هر آن چه برای آگاهی بندگان لازم است مانند تیشیر و انذار، ارسال پیامبران و اتمام حجت و غیره انجام داده است و از این پس هر آن کس که مرتکب سیئه ای شود شایسته جهنم است و اگر حسنه ای انجام دهد بهشتی خواهد بود. پس در محضر حاکمی از هیچ شفיעی کاری ساخته نیست.

۴-۳-۱. پاسخ

قبول شفاعت از خدای حق تعالی نه از باب تغییر اراده و نه از باب خطا و دگرگونی در حکم سابق خداست، بلکه از باب دگرگونی و تغییر در مراد و معلوم اوست. توضیح این که به عنوان نمونه خدای سبحان می‌داند که فلان شخص به زودی حالات مختلفی به خود می‌گیرد، در فلان زمان حالی دارد، زیرا اسباب و شرایطی دست به دست هم می‌دهند و در او آن حال را پدید می‌آورند، چون اسباب و شرایط دیگری پیش می‌آید، لذا خدا نیز، در حال دوم اراده ای دیگر در باره او می‌کند:

«كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (سوره رحمان، آیه ۲۹)؛

و او همه روزه مشغول کاری نو است.»

هم چنان که فرموده:

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (سوره رعد، آیه ۳۹)؛

خدا هر چه بخواهد محو یا اثبات می کند، و اصل همه کتاب ها نزد خداست.»

و نیز فرموده:

«بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ» (سوره مائده، آیه ۶۴)؛

بلکه دست های خدا باز است، می دهد به هر نحوی که بخواهد.»

مثالی که مطلب را روشن تر سازد، این است که ما می دانیم که هوا به زودی تاریک می شود، دیگر چشم جایی را نمی بیند، با این که احتیاج به دیدن داریم و این راه را می دانیم که دنبال این تاریکی دوباره آفتاب طلوع می کند و هوا روشن می شود، بناچار اراده ما تعلق می گیرد به این که هنگام روی آوردن شب، چراغ را روشن کنیم و بعد از تمام شدن شب آن را خاموش سازیم. پس دگرگونگی از معلوم و مراد ما است، این شب است که بعد از طلوع خورشید از علم و اراده ما تخلف کرده و این روز است که باز از علم و اراده ما تخلف یافته و بنا نیست که هر معلومی بر هر علمی و هر اراده ای بر هر مرادی منطبق شود.

تغییر علم و اراده که از خدای تعالی محال است، این است که با بقای معلوم و مراد، بر حالی داشتند، علم و اراده او بر آن ها منطبق نگردد که از آن تعبیر به خطا و فسخ می شود، هم چنان که در انسان ها بسیار پیش می آید که معلوم و مراد به همان حال اول خود باقی است، ولی علم و اراده تغییر می کند مانند شبی که از دور دیده می شود تصور می شود که انسانی در راه است، ولی چون نزدیک می شود، اسب دیده می شود، این اسب از همان ابتدا اسب بود، ولی علم به انسان بودن دگرگون شد و یا تصمیم می گیریم کاری را که دارای مصلحت تشخیص داده ایم انجام دهیم، سپس معلوم می شود که مصلحت برخلاف آن است، لاجرم اراده خود را عوض می کنیم. این گونه دگرگونی در علم و اراده، از خدای تعالی محال است. مسئله شفاعت و برداشتن عقاب به سبب آن، از این قبیل نیست. (جوادی آملی، ۱۳۸۵، ج ۴، ص ۲۷۰ - ۲۶۸)

۴-۴. اشکال چهارم: وعده شفاعت سبب جرأت مردم بر معصیت

وعده شفاعت به بندگان، آن ها را بر معصیت خداوند جری می کند و به هتک حرمت احکام الهی تشویق می شوند و با هدف دین که شوق بندگان به سوی بندگی و اطاعت است، منافات دارد. لذا گرچه

ظاهر برخی از آیات و نصوص دینی موید شفاعت است ولی برای آن که مردم بر معصیت جرات نیابند، لازم است این گونه نصوص مورد تاویل قرار گیرند.

پاسخ این اشکال بر دو نحو قابل ارائه است:

۱-۴-۴. پاسخ نقضی

اگر این ایراد به موضوع شفاعت وارد شود، باید عین همین اشکال بر همه آیاتی که در آن‌ها به وعده آمرزش و مغفرت اشاره دارد نیز وارد شود. زیرا این آیات نیز مردم را به ارتکاب گناه جری می‌کند، به ویژه با در نظر گرفتن این که مغفرت واسعه رحمت خدا را شامل تمامی گناهان به جز شرک می‌سازد، مانند آیه:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ، (سوره نساء، آیه ۴۸)؛

چون خدا شرک ورزیدن به خود را نمی‌بخشد و گناهان کوچکتر از آن را از هر کس بخواهد می‌آمرزد».

این آیه مربوط به غیر مورد توبه است، چون اگر درباره مورد توبه بود، استثناء شرک در آن صحیح نیست و توبه از شرک هم پذیرفته است. (طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۵۱)

۲-۴-۴. پاسخ حلی

وعده شفاعت و تبلیغ آن به وسیله انبیاء وقتی مستلزم جرات و جسارت مردم در ارتکاب گناهان می‌شود که در نصوص دینی، همه نوع گناهان که به واسطه شفاعت بخشیده می‌شود باید تعیین شده باشد و هم چنین مجرم و صفات او و افرادی که مشمول شفاعت می‌شوند معین گردد. از سوی دیگر زمان و اوقات شفاعت نیز برای انسان روشن باشد. به عبارت دیگر حتی اگر بر فرض، شفاعت نصیب کسی شود تنها پس از موقف حساب که تکلیف مردم برای ورود به بهشت یا جهنم معلوم می‌شود امکان پذیر است. قبل از چنین زمانی قرار است چه حوادث ناگواری برای فرد گناهکار پیش آید؟ هنگام ارتحال، در قبر، برزخ، قیامت کبری، شرم حضور در محضر اولیای الهی و ... چگونه است؟ بر فرض شفاعت در پایان نصیب گناهکار شود ولی چه کسی می‌تواند این سختی‌ها و مرارت‌ها را تحمل کند؟ به علاوه گناهان نیز آثار تکوینی خاصی دارند که این آثار در دنیا دامن گیر انسان می‌شود. برخی از معاصی در طول حیات دنیوی نعمت‌های الهی را تغییر می‌دهند. امام علی علیه السلام در دعای کمیل برخی از این آثار دنیایی را چنین برمی‌شمارند:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقَمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النَّعْمَ، اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ، (قمی، ۱۳۵۹، دعای کمیل)؛

خدایا بیمارز برایم آن گناهایی را که پرده‌ها را بردرد. خدایا بیمارز برایم آن گناهایی را که عقاب و کيفرها را فرو ریزد. خدایا بیمارز برایم آن گناهایی را که نعمت‌ها را تغییر دهد. خدایا بیمارز برایم آن گناهایی را که از اجابت دعا جلوگیری کند».

برای فرد واقع بین بسیاری از این آثار هم چون عذاب‌های آخروی دردآور است. بی شک حتی اگر آن عذاب آخروی سرانجام با وساطت شفیع مرتفع گردد ولی جبران خسارت‌هایی که وی در دنیا از ناحیه هر یک از این گناهان دیده است امکان پذیر نیست. لذا هیچ انسان خردمندی به صرف وعده شفاعت مرتکب گناه نمی شود. چنین وعده نامتین و غیرقطعی تنها می تواند روحیه رجاء و امیدواری در انسان‌ها ایجاد نماید. (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۱۳۵ - ۱۳۴)؛

زیرا گناهان و جرائم خود را می بیند و می شمارد، یکباره دچار نومیدی و یاس از رحمت الهی نگردد. به این ترتیب می توان دریافت که چرا در نصوص دینی، موارد شفاعت و گناهایی که در نظر است مورد شفاعت قرار گیرند معلوم نشده است. تعیین دقیق گناهان مورد شفاعت و اشخاصی که مشمول شفاعت قرار خواهند گرفت، با تربیت دینی که مرادش پرورش افراد منزّه و صالح است سازگاری ندارد. خدای متعال ضمن تأیید کلی شفاعت با بیان مبهم و غیر دقیق شرایط شفیع و گناهان مورد شفاعت و ... خواسته است هیچ کس درباره بهره مندی خود از شفاعت اولیاء الهی مطمئن نباشد. لذا باید گفت اعتقاد به شفاعت تنها امید آفرین است نه آن که کسی با تکیه بر آن به خود جرات ارتکاب گناهان را بدهد. آیات امید آفرین نیز در قرآن کریم فراوان است. از جمله آیه ای که در آن وعده داده اند در صورت پرهیز از گناهان کبیره، برخی از معاصی صغیره مورد آمرزش قرار می گیرد، آیه:

«إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلِكُمْ مَدْخَلَ كَرِيمًا، (سوره نساء، آیه

۳۱)؛

«اگر از گناهان کبیره ای که از آن‌ها نهی شده اید اجتناب کنید، ما از بدی‌های شما صرف نظر

می کنیم و به منزلگاهی گرامی داخلتان می سازیم»؛

است. در مورد چنین آیاتی نیز انسان خردمند هرگز به خود جرات و اجازه ارتکاب گناهان کوچک را نمی دهد، زیرا هیچ کس نمی تواند اطمینان داشته باشد به طور کامل از کبائر اجتناب کرده است. لذا شرایطی که پذیرش شفاعت موکول به وجود آن هاست هرگز برای انسان قابل احراز نیست. چنین آیاتی تنها می تواند انسان را از غرق شدن در ورطه ناامیدی نجات دهد و در او شعله امید روشن گذارد. چه بسا زمینه هدایت او گردد و از نیکوکاران شود و دیگر به شفاعت نیازمند نباشد.

۴-۵. اشکال پنجم: عدم دلالت عقل و کتاب و سنت بر شفاعت

مسأله شفاعت مانند هر موضوع اعتقادی دیگر، باید به دلالت یکی از ادله سه گانه عقل و کتاب و سنت اثبات شود. عقل انسان، یا اصلاً اجازه شفاعت و پارتی بازی را نمی دهد، یا اگر هم اجازه دهد، تنها امکان آن را قبول می کند و این که چنین چیزی واقع شود را بیان نمی کند.

آن چه از آیات قرآن به مسأله شفاعت اشاره دارد نیز هیچ دلالتی بر وقوع آن ندارد، زیرا در این باب آیاتی هست که به طور کلی شفاعت را انکار می کند، مانند آیه:

«يَوْمَ لَنَبْعَثُ فِيهِ وَلَا خُلَّةَ وَلَا شَفَاعَةَ» (سوره بقره، آیه ۲۵۴)؛

روزی بیاید که در آن معامله و دوستی و شفاعت نباشد»

و آیاتی دیگر هست که منفعت شفاعت را نفی می کند، مانند آیه:

«فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ» (سوره مدثر، آیه ۴۸)؛

پس شفاعت شافعان سودشان ندهد».

و آیاتی دیگر که آن را مشروط به اذن خدا می داند، مانند آیه:

«مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ» (سوره یونس، آیه ۳)؛

هیچ شفاعت کننده‌ای جز با اذن او نیست».

و آیه: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى» (سوره انبیاء، آیه ۲۸)؛

و آنان (فرشتگان) جز برای کسی که خداوند رضایت دهد، شفاعت نمی کنند».

و مثل این استثناءها، یعنی استثناء به خواست و مشیت و اذن خدا، تا آن جا که از قرآن کریم و اسلوب کلامی آن معهود است، برای افاده نفی قطعی است. پس در قرآن کریم هیچ آیه ای که به طور قطع و صریح دلالت بر وقوع شفاعت کند، وجود ندارد.

در روایات نیز آن چه درباره خصوصیات شفاعت وارد شده، قابل اعتماد نیست و آن تعدادی که قابل اعتماد است تصریحی بر وقوع شفاعت ندارد. پس عقل، کتاب و سنت بر شفاعت دلالت ندارد.

(طباطبایی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۲۵۳)

۱-۵-۴. پاسخ

عقل گرچه بیان صریح درباره شفاعت ندارد ولی آن را ممکن می داند نه محال. آیاتی که در آن شفاعت نفی می شود، این امر را به کلی انکار نمی کنند، بلکه شفاعت بدون اذن و ارتضای خدا را نمی پذیرند. علاوه بر این کلمه شفاعت به «شافعین» اضافه شده که بدین معناست که شفاعت شافعین سودی به ایشان نمی دهد و فرموده: «و لا تنفعهم شفاعه» و بین «فما تنفعهم شفاعه» و «فما تنفعهم شفاعه الشافعین» تفاوت وجود دارد و هنگامی که مصدر اضافه می شود، بر وقوع فعل در خارج دلالت می کند،

به خلاف صورت اول. پس جمله «شفاعه الشافعين» دلالت دارد بر این که به طور اجمال در قیامت شفاعتی واقع نخواهد شد، ولی گروه مجرمین از آن بهره مند نمی شوند.

از سوی دیگر به صیغه جمع آوردن شافع، در جمله «شفاعه الشافعين» نیز دلالت دارد بر این که شفاعتی خواهد بود، وگرنه تعبیر به صیغه جمع که معنایی زائد بر معنای مفرد دارد، لغو می بود، پس جمله «فما تنفعهم شفاعه الشافعين»، از آیاتی است که شفاعت را اثبات می کند، نه نفی. اما آیاتی که شفاعت را مقید به اذن و ارتضاء خداوند می دانند، مانند جمله «... الا باذنه...» و جمله «الا من بعد اذنه»، دلالتش بر این است که چنین چیزی واقع می شود و قابل انکار نیست. هم چنین این که گفته اند: جمله «الا باذنه» و جمله «الا لمن ارتضى» به یک معنا است و هر دو به معنای مگر آن که خدا بخواهد است، اشتباه است و نباید به آن اعتناء کرد.

علاوه بر این که استثناء هایی که در مورد شفاعت شده، به یک عبارت نیست، بلکه به وجوه مختلفی تعبیر شده، یکی فرموده: «الا باذنه» و یک جا «الا من بعد اذنه» و دیگری «الا لمن ارتضى» و یا «الا من شهد بالحق و هم يعلمون» اگر فرض شود که اذن و ارتضاء به یک معنا - خواست و مشیت حق تعالی - است. آیا این معنا در آیه «الا من شهد بالحق و هم يعلمون» نیز همین گونه است که معنای «مگر کسی که به حق شهادت دهد و دارای علم باشد» به معنای «مگر به اذن خداست» است؟ چنین کلامی از مردم عوام بیان نشده که به طریق اولی در قرآن کریم و کلام بلیغ خداوند ذکر نشده است. پس حق این است که آیات قرآنی شفاعت را به طور اجمال اثبات می کند. (همان، ج ۱، ص ۲۵۴)

اما سنت: دلالت آن نیز مانند دلالت قرآن است، که روایات فراوان وجود دارد.

۴-۶. اشکال ششم: عدم دلالت قرآن کریم بر رفع عقاب به وسیله شفاعت

اشکال ششم در باب شفاعت این است که آیات قرآن کریم دلالت صریحی ندارد بر این که شفاعت، عقابی را که روز قیامت پس از ثبوت جرم بر مجرمین ثابت شده برمی دارد، بلکه تنها این مقدار را ثابت می کند که انبیاء جنبه شفاعت و واسطگی را دارند و مراد به واسطگی انبیاء، این است که این حضرات به آن جهت که پیغمبرند، بین مردم و پروردگارشان واسطه می شوند، احکام الهی را به وسیله وحی می گیرند و به مردم تبلیغ می کنند و ایشان را به سوی پروردگارشان هدایت می کنند و این دخالت که انبیاء در سرنوشت مردم دارند، مانند بذری است که به تدریج سبز شود و نمو نماید و منشأ قضا و قدرها و اوصاف و احوال شود، پس انبیاء علیهم السلام شفیعان مومنین اند، زیرا در رشد و نمو و هدایت و برخوردار شدن آنان از سعادت دنیا و آخرت دخالت دارند و این معنای شفاعت است.

معنایی که اشکال‌کننده از شفاعت بیان کرده، بحثی نیست و لکن این از مصادیق شفاعت است، نه این که معنایش منحصر به آن باشد، دلیل بر این عدم انحصار آیه:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ، (سوره نساء، آیه ۴۸)؛

چون خدا شرک ورزیدن به خود را نمی بخشد و گناهان کوچکتر از آن را از هر کس بخواهد می آمرزد»؛

می باشد، این آیه در غیرمورد ایمان و توبه است، در حالی که اشکال‌کننده با بیان خود شفاعت را منحصر در دخالت انبیاء از مسیر دعوت به ایمان و توبه دانسته است و آیه نامبرده این انحصار را قبول ندارد، می فرماید: مغفرت از غیر مسیر ایمان و توبه نیز هست. (همان، ج ۱، ص ۲۵۵)

۴-۷. اشکال هفتم: آیات مربوط به شفاعت از متشابهات اند و باید مسکوت گذاشته

شوند

اشکال دیگر بیان می کند اگر راه سعادت بشری با راهنمایی عقل قدم به قدم طی شود، هرگز به شفاعت نیازی نیست. آیات قرآنی نیز اگر به طور صریح آن را اثبات می نمود، چاره ای نداشت جز این که آن را برخلاف داوری عقل و به عنوان تعبد می پذیرفت، در صورتی که آیات قرآنی مربوط به شفاعت، تصریح در اثبات آن ندارند، آیه ای آن را نفی می کند و آیه دیگر به اثبات آن اشاره دارد و گاهی مقید و زمانی دیگر آن را مطلق ذکر می کند. پس به مقتضای دلالت عقل و ادب دینی، باید آیات شفاعت را از متشابهات قرآن دانست و آن را مسکوت گذاشت و علم آن ها را به خدای تعالی ارجاع داد.

۴-۷-۱. پاسخ

اگر متشابهات قرآن مسکوت گذاشته شود، معاذ الله خداوند متعال این آیات را بی فایده نازل نموده است؟!؛

«مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ، (سوره صافات، آیه ۱۵۴)؛

وای بر شما! این چه حکمی است که می کنید؟».

راه فهم و تفسیر آیات متشابه ارجاع آن به محکمت است. در صورت عدم فهم کامل از این آیات به راسخان در علم، یعنی اهل بیت علیهم السلام مراجعه می شود که ایشان تفسیر درست آیات را می دانند. اشکال‌کننده در حقیقت با این ادعا، سنت را انکار نموده است. در صورتی که اصحاب هنگامی تفسیر آیه ای را نمی دانستند یا به تفسیر قرآن به قرآن توجه داشته، یا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می نمودند. ایشان اولین مصداق راسخان در علم می باشند و آن گاه پس از رسول اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم نیز کسانی چون ابن عباس، تفسیر آیات را از امیرالمومنین علی علیه السلام می پرسیدند که به حکم:

«أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۴۰، ص ۲۰۰)؛

من شهر علمم و علی در آن شهر است»

و نیز: «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ، وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ، (همان، ج ۳۸، ص

۲۷)؛

علی با قرآن است و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نمی شوند تا در بهشت در کنار حوض

کوثر بر من وارد شوند»؛

مصدق دوم راسخان در علم است.

۴-۸. اشکال هشتم: شفاعت نوعی شرک است

توسل و شفاعت خواستن از انبیاء و ائمه علیهم السلام و صالحین نوعی شرک و موجب کفر است؟

در تبیین و توضیح سوال باید گفت اولاً: به موجب براهین عقلیه آفرینش مختص به خداست و هر

گونه تاثیر از آن اوست. میان اسباب و مسببات هیچ گونه رابطه ایجاد و تاثیر نیست بلکه عادت خداوندی

بر این جاری شده که مسببات را به دنبال اسباب می آفریند بنابراین دارای قدرت نفسی و مبدا اثر دانستن

انبیاء و اولیاء و توسل جستن و حاجت خواستن از ایشان شریک قرار دادن ایشان با خداست.

ثانیاً: خدای متعال در کلام خود می فرماید:

«وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ،

(سوره مؤمن، آیه ۶۰)؛

پروردگارتان این دعوت را کرد که مرا بخوانید تا استجاب کنم به درستی کسانی که از عبادت من

استکبار می ورزند به زودی با کمال ذلت داخل جهنم خواهند شد».

از سیاق آیه روشن است، خدای متعال (دعا) را عبادت می شمارد و سرپیچی از عبادت و خواندن

خدا را صریحاً وعده آتش می دهد و سرپیچی از عبادت، همان خواندن خداست و صریحاً شریک قرار

دادن غیر خدا با خدای متعال است.

ثالثاً: رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در عمل در دعوت خود غیرمسلمانان، یعنی

بت پرستان و اهل کتاب را کافر می دانست، در حالی که بت پرستان خدای متعال را خالق و رازق و مدبر

عالم می دانستند و تنها مایه شرکشان این بود که ملائکه را شفیع قرار داده و از آن ها حاجت می خواستند

یا اهل کتاب انبیای سلف را قبول داشتند و تنها مایه شرکشان این بود که بعد از درگذشتن انبیای سلف از

ارواحشان حاجت خواسته و ایشان شفیع آن ها بودند.

رابعاً: آیات زیادی مانند آیه:

«قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ، (سوره نمل، آیه ۶۵)؛

بگو در آسمان ها و زمین جز خدای یکتا کسی غیب نداند»؛

علم غیب را از مختصات خدایی می‌داند. انبیاء، از علم غیب بهره‌ای ندارند و بدیهی است که عالم دنیا برای اهل آخرت غیب است و هر انسانی حتی انبیاء و اولیاء پس از مرگ از اوضاع دنیا بی‌خبر می‌باشد پس حاجت خواهی و استشفاع از انبیاء و اولیاء پس از مرگ، شرک است.

۱-۸-۴. پاسخ

اما حجت اول، لازمه این قول این است که در جهان هستی نه موثری مستقل در تأثیر وجود دارد و نه واسطه غیرمستقل در تأثیر بلکه تأثیر مطلقاً از آن خداست و به عبارت دیگر علیت و معلولیت در میان موجودات انکار شود و علیت به خدای تعالی منحصر گردد.

این سخن مخالف صریح عقل فطری انسان است زیرا با پذیرفتن این سخن راه اثبات خدا و آفریدگار هستی به کلی بسته می‌شود، وجود خدای متعال را از معلوماتی که از جهان هستی به دست می‌آید، اثبات می‌شود. و وقتی که در میان موجودات خارجی و هم چنین در میان معلومات نظری و فکری، چیزی به نام توقف وجودی و رابطه علیت و معلولیت وجود نداشته باشد، از کجا می‌توان فهمید که پدیده‌های جهان توقف وجودی و رابطه هستی با چیزی خارج از عالم (به نام آفریدگار جهان) دارند.

این که وقتی توقف وجودی و رابطه علیت نباشد، میان هر دلیل و نتیجه آن نیز رابطه قطع می‌شود و هیچ دلیلی مستلزم نتیجه خود نخواهد بود، زیرا هیچ رابطه‌ای میان هیچ دلیلی و نتیجه آن وجود ندارد و این معنا با علم به نتیجه جمع نمی‌شود و لازمه آن شک در همه چیز است.

ولی طبق هدایت فطرت انسانی، قانون علیت و معلولیت، قانونی عمومی و استثنا ناپذیر است، هر پدیده‌ای که مسبوق به عدم است، وجودش از خودش نیست، بلکه علتی فوق خود داشته باشد و علت آن و همه علل به یک علت «واجب الوجود» که خدای متعال می‌باشد در نتیجه عالم، عالم اسباب است و علت مستقل در تأثیر برای همه موجودات خدای متعال می‌باشد و علل دیگر که میان خدا و یک «معلول امکانی» قرار گرفته‌اند واسطه‌اند که فعل و اثر آن‌ها مانند انسانی که قلمی به دست گرفته، چیزی می‌نویسد. در این فرض قلم می‌نویسد و دست می‌نویسد و انسان می‌نویسد. هر سه چیز صحیح است، در حالی که نوشتن یک فعل بیشتر نیست و به سه موضوع نسبت داده می‌شود، ولی نویسنده مستقل در تأثیر «انسان» است و دست و قلم واسطه‌اند.

و اما حجت دوم که خواندن را عبادت معرفی می‌کند، بنابراین آیه کریمه، از دعایی نهی می‌کند که مقارن با اعتقاد استقلال در تأثیر طرف دعا باشد، نه از مطلق حاجت خواستن، حتی از واسطه و طریق که فعل و اثر او بعینه فعل و اثر صاحب واسطه است و حاجت خواستن از او حاجت خواستن از مستقل مفروض می‌باشد.

اما حجت سوم، آن چه در مشرک بودن بت پرستان گفته شده که بت پرستان شهادت می دادند که خداوند، خالق و رازق است، تدبیر می کند، ادعایی است که با حقیقت وفق ندارد، زیرا به نص کتب ادیان، کیش بت پرستی بر این اساس است که آفرینش و ایجاد همه عالم، از آن خدای تعالی می باشد ولی ذات مقدس و بی نهایت او، از روی حس و خیال و عقل قابل درک نیست تا به سوی او توجه شود. از این رو عبادت و پرستش او که باید با توجه باشد امکان ندارد و پس برخی از بندگان مقرب و مقتدر او را که شامل ملائکه و جن و پاکان عالم بشریت، پرستش می کنند تا آنان سبب نزدیکی و شفاعت نزد خداوند متعال گردند. اما آن چه در مورد اهل کتاب بیان شد که آنان انبیاء و بندگان صالح را پس از مرگ شریک خدا قرار داده و از ایشان حجت می خواستند و از این راه مشرک می شدند. ادعای بی دلیل دیگری است، اهل کتاب یعنی یهود و نصاری و غیر آن ها عموماً به واسطه قبول نپذیرفتن دعوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم کافر بودند.

اما حجت چهارم: نص قرآن کریم خلاف ادعا را بیان می کند و می فرماید:

«عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا، (سوره جن، آیه ۲۶)؛

عالم بر غیب است پس جز او کسی غیب نمی داند چون او کسی را بر غیب خود مسلط نمی کند». خدای متعال در این آیه تسلط بر غیب را از غیر خود نفی می کند و در عین حال رسول را استثنا می نماید و استثنا را مقید به دنیا و غیر دنیا نمی کند، پس ممکن است که رسول خدا (ص) در حال حیات و بعد از ممات به حسب خواست خدا و تعالیم الهی، از غیب اطلاع داشته باشد. (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۱۴۵ - ۱۳۵).

دلایل مطرح شده حاکی از این است که توسل و شفاعت خواستن از انبیاء و ائمه علیهم السلام نوعی از شرک نیست.

نتیجه گیری

شفاعت در لغت از واژه "شفع" گرفته شده که به معنای جفت می باشد و در مقابل فرد یعنی تک قرار می گیرد، علامه طباطبایی با دو تعبیر عام و خاص معنای شفاعت را بیان می کند.

در تعبیر عام به وساطت در رساندن نفع و خیر و دفع ضرر و شر اشاره دارد و در تعبیر خاص معانی، تقویت و تکمیل فرد ضعیف، تبدیل سیئه و بدی گنهکار به حسنه و خوبی را مطرح می نماید. ایشان انواع شفاعت را در ذیل مصادیق سببیت و انطباق معنای شفاعت را در جهت تکوین و تشریح بر می شمارد. بر این اساس شفاعت دو قسم است: شفاعت تکوینی و شفاعت تشریحی. شفاعت مانند هر موضوع دیگری از فلسفه و حکمتی مانند تکامل مشفوع له، پیوند با الگوهای برتر، ایجاد روحیه ی بیداری، پیشمانی و توبه از گناه، ایجاد انگیزه وساطت برخوردار است. شفاعت از موضوعاتی است که ایرادها و

شبهه‌هایی بر آن وارد شده که علامه با پاسخ‌های حلی و نقضی به این شبهه‌ها حقیقت این آموزه‌ی اصیل را روشن نموده است. خدای سبحان، افاضه‌کننده‌ی تمامی عالم هستی، از حیات، موت، رزق، نعمت و غیره است. این‌ها از امور مختلفی می‌باشد که ارتباطشان با خدای سبحان یکسان نیست و به سبب یک رابطه نیست که اگر این گونه بود لازم می‌آمد که ارتباط و سببیت به کلی باطل شود. پس اگر شفاعتی واقع شود و عذاب از کسی برداشته شود، هیچ اختلاف و اختلالی در سنت جاری خدا لازم نیامده زیرا شفاعت اثر تعدادی از عوامل از قبیل رحمت، مغفرت و غیره است. همچنین ایشان بر اساس قانون علیت و معلولیت، شفاعت را نوعی شرک نمی‌داند.

منابع و مأخذ

۱. قرآن کریم با ترجمه محمد باقر موسوی همدانی ترجمه تفسیرالمیزان.
۲. ابن زکریا، احمد بن فارس، مغائیس اللغه، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرّم، لسان العرب، بیروت، دارصادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
۴. بوستان کتاب (انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی قم)، مرزبان وحی و خرد، قم، ۱۳۸۱.
۵. تمیمی آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالحکم، قم، نشر دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۴۱۰.
۶. جوادی آملی، عبدالله، تفسیرتسنیم، قم، نشر اسراء، چاپ چهارم، ۱۳۸۵.
۷. حسینی طهرانی، سید محمد حسین، معاد شناسی، مشهد مقدس، انتشارات علامه طباطبایی، چاپ سوم، بی تا.
۸. حسینی، محب الدین؛ ابی فیض السید محمد مرتضی؛ تاج العروس من جواهر القاموس، تحقیق علی سیری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹.
۹. راغب اصفهانی، محمد، مفردات الالفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دمشق بیروت، دارالعلم ودارالشامی، ۱۴۱۲.
۱۰. شاه چراغی، محمدحسین، اثبات الشفاعه و ثمره الطاعه، تهران، بی تا، ۱۳۶۱.
۱۱. طباطبائی، محمد حسین، اعجاز قرآن، تهران، مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۶۲.
۱۲. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر قرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم، ۱۴۱۷.
۱۳. طباطبائی، محمدحسین، بررسی‌های اسلامی، قم، موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۷.
۱۴. طباطبائی، محمدحسین، ترجمه المیزان، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۳۷۲.

۱۵. طباطبائی، محمدحسین، رساله الانسان (انسان از آغاز تا انجام)، ترجمه محمدصادق لاریجانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین قم، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
۱۶. فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، انتشارات هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰.
۱۷. قرشی، سیدعلی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، تهران، بنیادبعثت، چاپ سوم، ۱۳۷۷.
۱۸. قمی، عباس، مفاتیح الجنان، قم، نشر اسوه، ۱۳۵۹.
۱۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت لبنان، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳.
۲۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، ترجمه حمیدرضا شیخی، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۷.
۲۱. مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، بنیاد ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۲۲. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۹.